

پناهیان: ابوموسی اشعری‌ها رذالت دشمن را باور نمی‌کنند/ برخی می‌خواهند دشمنی با استکبار را تقلیل**دهند/ نامه امام به ابوموسی اشعری: کسی که از تجربه استفاده نکند شقی است**

پناهیان: کربلا امت اسلامی را از ساده‌اندیشی بیرون می‌آورد. اصلاً کربلا یک‌جوری از ما آدم‌های تیزی ساخته است که دیگر فریب هیچ کسی را نمی‌خوریم و اگر کسی یک‌دزد به سمت عمر سعد زاویه پیدا کند، ما دیگر تا آخرش را می‌خوانیم. می‌گوییم این از شمشیرش و دندان‌های خبیثش خونی خواهد چکید؛ هر چند خود عمر سعد هم باور نکند! لطفه برای شما نمی‌خواهم بگویم. این تاریخ است؛ عمر سعد می‌آمد و می‌گفت: یا ابا عبدالله! این مردم دیوانه شده‌اند!

این «مرگ بر آمریکا» می‌آورد وقتی عمیق است که اجازه ندهیم کسی دوستی با دشمن را در این کشور تئوریزه کند و با دو پهلو سخن گفتن و با یکی به نعل یکی به میخ زدن بخواد روحیه انقلابی ما را سست بکند. بعضی‌ها دانش و هوشمندی خودشان را به کار گرفته‌اند که حماقت بیروارند و با انواع تئوری‌ها، دشمنی با استکبار را تقلیل دهند، این را باید تبیین کرد، باید به کار تبیینی پرداخت، باید از آیات قرآن، از روایات استفاده کرد، باید از تجربه استفاده کرد.

حجت‌الاسلام علیرضا پناهیان در شب تاسوعای حسینی، در مراسم سوگواری حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام که با حضور رهبر معظم انقلاب اسلامی در حسینیه امام خمینی(ره) برگزار شد به ایراد سخنرانی پرداخت که مشروح آن به شرح ذیل است:

برخی باورها دشوار هستند

در میان باورها و انواع مراتب و وجوه ایمان، انگار برخی از باورها دشوارتر به نظر می‌رسند. برخی از مراتب باور، یا برخی از موارد باور و ایمان، گویی آسان‌تر هستند. مثلاً در اینکه باور کنیم خدا خالق ماست، گویا نباید کار دشواری انجام داد و خداوند حدوداً هفت مرتبه - به تعبیر مختلف و نزدیک به هم - در قرآن کریم می‌فرماید: اگر از مشرکین پرسید، چه کسی شما را خلق کرده یا چه کسی آسمان‌ها و زمین را اداره می‌کند پاسخ می‌دهند: «لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» یعنی آنها حتماً خواهند گفت: خدا آفریده است. پس چه بسا مشرکین در اصل ایمان‌شان به خدا مشکلی نداشته باشند. ولی در برخی از موارد هست که باورمند شدن و مؤمن شدن کار دشواری است.

یکی از باورهای دشوار، فضیلت‌های اولیاء خداست که کار دشواری است. بعضی‌ها هستند که حتی به عظمت اولیاء خدا معتقدند، منتها وقتی برخی از احادیث را می‌شنوند یا برخی از مقامات عالی اولیاء خدا را به آنها اطلاع می‌دهید، نمی‌پذیرند و می‌گویند: «برای من سخت است بپذیرم.» خیلی‌ها بوده‌اند که به قیامت و رسول خدا(ص) باور داشته‌اند، اما وقتی رسول خدا(ص) از عظمت علی بن ابیطالب(ع) یاد می‌کردند، آنها دیگر می‌بُردند و نمی‌کشیدند.

نقطه مقابل فضیلت ولیّ خدا، دشمنان خداست. این هم باورش سخت است. **هم اگر یک انسانی در اوج خوبی قرار بگیرد، باورش سخت است و آدم خیلی باید دل پاک داشته باشد تا درک کند. و هم اگر یک انسانی در نهایت پستی و رذالت باشد، باورش سخت است. هر دوی اینها هم مشکلات عدیده‌ای را ایجاد می‌کند. بالاخره ایمان و امتحانات الهی، این وسط می‌آید تا ما را رشد دهد و از حالت سطحی‌نگری خارج کند.**

باور رذالت اشقیاء و دشمنان خدا هم دشوار است

چرا خیلی‌ها باور نمی‌کنند که بعضی‌ها می‌توانند خیلی بد باشند، یا اینکه بعضی‌ها می‌توانند خیلی عداوت نشان بدهند؟ شاید بشود دو دلیل عمده - برای این امر - برشمرد: یکی سادگی آنها که به عبارتهای مختلف بیان شده، و یکی هم مرض یا بیماری، که در قرآن کریم یکی از دلایل تمایل و سرعت گرفتن به سوی دشمنان خداست. (فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ، مانده ۵۲/)

بعضی‌ها دشمنان خدا را باور نمی‌کنند که واقعاً اینها دشمن هستند، از لخنشان فریب می‌خورند و در خیال خام خودشان تصور می‌کنند که می‌توانند دشمن را به زیر بکشند. جالب است که آیات قرآن فراوانی در این باره با ما سخن گفته‌اند. یکی از چهار مورد قسم‌های قرآن کریم به خود پروردگار در این مورد است، من باز هم موضوعش را به شما عرض می‌کنم - جوان‌های زیادی در مجلس حضور دارند، علما هم که در محضرشان درس پس می‌دهیم - ببینید این چقدر جای تأمل دارد؟ چرا خداوند در این آیه قسم می‌خورد؟ می‌فرماید: «پیامبر من! از تو سؤال می‌کنند آیا واقعاً بعضی‌ها مخلد در عذاب می‌شوند؟» (وَ يَسْتَبْشِرُونَكَ أَحَقُّ هُوَ؛ یونس ۵۳) خداوند متعال می‌فرماید: «رسول من! به آنها بگو، به‌خداي خودم سوگند این چنین است» (قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ؛ یونس ۵۳)

چرا باید پیغمبر اکرم(ص) باید قسم بخورد که بعضی‌ها مخلد در عذاب هستند؟ مثلاً خودِ شما، آن آدم‌بهایی که می‌خواهی در ذنبت بیآوری، بیاور. آیا باور می‌کنی که اینها مخلد در عذاب باشند؟ این یک مقدار باورش سخت است، معمولاً آدم‌ها قیاس به نفس می‌کنند. در مورد اولیاء خدا هم ما قیاس به نفس می‌کنیم و باورشان نمی‌کنیم. مثلاً آیا ما باور می‌کنیم که آقا و مولایمان حضرت ولیّ عصر به ما علاقه دارند و برای ما دعا می‌کنند؟ خیلی از ما این را باور نمی‌کنیم و می‌گوییم آخر آقا با ما چکار دارد؟ ما به چه درد آقا می‌خوریم؟ از آنجایی که خودمان معمولاً خودخواهانه به دیگران علاقه پیدا می‌کنیم، لذا می‌گوییم: «ما که به درد حضرت نمی‌خوریم، خُب لابد حضرت هم به ما نگاه نمی‌کند.» یعنی قیاس به نفس می‌کنیم.

بعضی وقت‌ها همین قیاس به نفس هم - درباره آدم‌های بد - صورت می‌گیرد و می‌گوییم: «بابا! مگر او چقدر آدم بدی است؟ حالا فووش یک غلطی کرده است!» اما بعضی‌ها فوق العاده بد هستند! بعضی‌ها فوق العاده رذل هستند! و این یک‌مقدار باورش دشوار است، یکی از قسم‌های قرآن به خودش در این باره است که - با زبان پیامبر گرامی اسلام(ص) - برای بعضی‌ها ثابت کند یا بیاوراند که «بعضی‌ها واقعاً مخلد در عذاب هستند»

امام حسین(ع) در کربلا بیشتر می‌خواست رذالت جبهه باطل را به نمایش بگذارد

ارتباط این بحث با کربلای ابا عبدالله الحسین(ع) چیست؟ در کربلا ابا عبدالله الحسین(ع) بیشتر می‌خواست فضایل یاران خودش را، مثلاً فضایل ابوالفضل العباس(ع) را به نمایش بگذارد و برای آینده الگویی بشود؟ یا اینکه بیشتر می‌خواست رذالت جبهه باطل را به نمایش بگذارد؟ آیا بیشتر می‌خواست صبر و مقاومت و شهادت‌طلبی و ایثار و جوانمردی و خدایپرستی دوستان خودش را به نمایش بگذارد؟ البته هر دوی اینها بود. کربلا نمایشگاهی بود برای نشان دادن اوج جبهه حق و اوج جبهه باطل. ولی آدم هر چه به کربلا بیشتر نگاه می‌کند، می‌بیند که انگار ابا عبدالله الحسین(ع) بیشتر برای اثبات بخش دوم ماجرا به کربلا آمده بود.

کربلا سرعت افزایش رذالت در برخی افراد را نشان می‌دهد

شما ببینید رذالت در دشمنان به چه سرعتی چقدر بالا گرفت! یکی از کارهایی که کربلا می‌کند این است که این باور را برای ما تسهیل می‌کند. باور شخصیت‌هایی مثل شمر و عمر سعد را تسهیل می‌کند. چقدر جالب است که اباعبدالله الحسین(ع) را کفار به شهادت نرساندند، چقدر جالب است که از شام کسی نیامد به قتل اباعبدالله الحسین(ع) اقدام کند.

حضرت چه چیزی را می‌خواستند نشان بدهند؟ نه تنها رذالت را، بلکه خواستند سرعت افزایش تصاعدی رذالت در برخی از افراد را نشان بدهند. عمر سعد تا چند روز قبل از عاشورا می‌گفت: می‌ترسم این شمر آخر سر دست من را به خون اباعبدالله الحسین(ع) آغشته کند. واقعاً عمر سعد می‌تواند این جورری باشد؟

زینب(س) می‌خواهد بگوید: کسی حسین(ع) را کشت که ما از او چشم یاری داشتیم

زینب کبری(س) بانویی است که عقیده بنی‌هاشم نامیده شده است. بانویی که امام سجاد(ع) می‌فرماید: ای عمه‌جان! تو «عالمه غیر معلمه» هستی؛ یعنی بدون اینکه معلم بخواهی واقعاً عالم هستی. حضرت زینب(س) در لحظه‌های حساس عاشورا برمی‌گردد و می‌فرماید: «عمر سعد! تو ایستاده‌ای و دارند حسین را می‌کشند!» (وَ خَرَجَتْ أُخْتُهُ زَيْنَبُ إِلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ فَنَادَتْ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ بِنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَيَحْكُ يَا عُمَرُ أَيْقَتُلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟!؛ ارشاد مفید ۱۱۲/۲) - این کلام حضرت زینب(س) چه چیزی را نشان می‌دهد؟- یا ایشان باید خبر نداشته باشد که اوضاع از چه قرار است؟ که این را اصلاً نمی‌شود پذیرفت. یا اگر خبر دارد، این سؤال پیش می‌آید که عمر سعد، خودش فرمانده قاتلین است؛ پس شما چرا از او چشم یاری دارید؟ چرا از او چنین سؤالی را می‌پرسی؟ یا حتماً عقیده بنی‌هاشم خواسته است - این کلام - یک پیغامی بدهد و آن پیغام این است: «کسی حسین ما را کشت که ما از او چشم یاری داشتیم.»

واقعاً یک آدمی این قدر می‌تواند این قدر رذل بشود؟ اگر کربلا را در پرونده اعتقادات خودتان بگذارید، کربلا به شما می‌گوید: بله، کسی می‌تواند تا این حد رذل بشود.

باور «دشمن» برای جامعه دینی یک مقوله بسیار ضروری است/ کسانی که افکار عمومی را طوری سوق

دهند که مردم وجود دشمن را احساس نکنند، خائندند

در بین باور آدم‌های بد «باور دشمن» برای جامعه دینی یک مقوله بسیار ضروری است. اینکه بدانیم دشمنان ما چه موجوداتی هستند! بگذارید در بین همه سفارش‌هایی که به ما رسیده لاقلاً من این سفارش را از پیامبر گرامی اسلام(ص) برای شما بخوانم. می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ أَقْوَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطَاعَهُ؛ عاقل‌ترین مردم کسی است که خدای خود را بشناسد و اطاعت کند؛ وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ فَصَاتَهُ؛ دشمن خود را بشناسد و او را معصیت کند» (اعلام الدین/۳۳۷) این دشمن می‌تواند از نفس شروع شود تا ابلیس و دشمنانی که تابع ابلیس هستند و اطراف ما هستند. بالاخره انسان دشمن دارد.

کسانی که می‌خواهند جامعه را به گونه‌ای بار بیاورند و افکار عمومی را به گونه‌ای سوق دهند که مردم احساس نکنند دشمنی کینه‌توز، رذل و در نهایت پستی و بی‌شرفی در اطراف آنها وجود دارد، اینها خائنین به مردم هستند، فکر نکنید که اینها یک آدم‌های خاکشیر مزاج صلح‌طلب آرام هستند. شخصیت‌های تاریخی از این دست سراغ داریم که چه خیانت‌های بی‌نظیر و عجیب و غریبی به اسلام کرده‌اند! هیچ‌وقت نباید جامعه را در خواب خرگوشی

فرو برد و طوری رفتار کرد که اینها دشمن ندارند. امروز چه کسی است که رذالت‌های دشمنان را نبیند؟ این آمریکا و انگلیس و

صهیونیست‌ها از زمان حضرت امام(ره) رذالت‌شان بیشتر نشده است؟ جنایت‌شان بیشتر نشده است؟

امام(ره) می‌فرمود: بهترین دعا برای رئیس جمهور آمریکا آرزوی «مرگ» است

یک زمانی حضرت امام(ره) می‌فرمود: بهترین دعا برای شخص رئیس جمهور آمریکا - دولت و این حرف‌ها را هم، کنار گذاشته بود- این است که دعا کنیم او بمیرد، مرگ بر او باشد! بدین مضامین. بعد می‌فرمود: برای اینکه او هر چه زودتر بمیرد بالای خود را کم خواهد کرد. (و من عقیده‌ام است بهترین دعا از برای امثال رئیس جمهوری آمریکا و نوکرهای او مثل صدام این است که خدا مرگشان بدهد، این دعا برای آنهاست. اگر می‌خواهید نفرین کنید بگویید خدا حفظشان کند؛ برای اینکه هر روزی که بر امثال اینها می‌گذرد، چهنشان بدتر می‌شود؛ صحیفه امام/۴۷/۲۱)

همه چیز که نباید صدا و سیمایی و خیلی دیپلماسی باشد - طوری باشد که - انگار هیچکس به هیچکس نیست! برخی از همین اتوکشیده‌های کت سلوار به تن و با الفاظ صحیح صحبت کن و آدم‌های به ظاهر صالح، خبیث‌ترین جنایت‌هایی که در تاریخ بشریت سابقه ندارد، الان دارند انجام می‌دهند، آدم در صفحه تلویزیون در اخبار می‌بیند باید آنها را لعن کند و آلاً ممکن است نام خودش در تاریخ جزء ملعونین ثبت شود.

نزول عذاب بر عابدی که یک‌بار هم به خاطر خدا غضب نکرد

در روایت هست که در یک شهری می‌خواست بلا بیاید. دو فرشته آمدند و دیدند یک عابدی در این شهر هست که چه عبادتی می‌کند! - لابد عبادتش طوری بود که فرشته‌ها دیده بودند خوب است، نه اینکه مثل ما ظاهرین باشند - بعد گفتند: خدایا! با وجود این عابد زاهد که این جور عبادت خوشگل دارد، آیا ما بر این شهر بلا نازل کنیم؟! در روایت هست که خداوند متعال فرمود: بله این مرد در تمام طول عمرش حتی یک‌بار هم چهره‌اش به خاطر غضب در راه من برافروخته نشده است، این قدر ماست و بی‌عرضه و بی‌رگ و بی‌غیرت است! به خاطر خدا تا حالا غضب نکرده و چهره‌اش برافروخته نشده است. بلا آمد و شهر و عابد و سجاده و همه چیز در هم نابود شد. (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ مَلَكََيْنِ إِلَى أَهْلِ مَدِينَةٍ لِيَقْلِبَاهَا عَلَى أَهْلِهَا فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الْمَدِينَةِ وَجَدَا رَجُلًا يَدْعُو اللَّهَ وَ يَتَضَرَّعُ فَقَالَ أَخَذَ الْمَلَكََيْنِ لِصَاحِبِهِ مَا تَرَى هَذَا النَّاعِي فَقَالَ قَدْ رَأَيْتَهُ وَ لَكِنْ أَمْضِيَ لِمَا أَمَرَ بِهِ رَبِّي فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ لَا أَخْذِرُ شَيْئًا حَتَّى أَرَا جَحَ رَبِّي فَعَادَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي انْتَهَيْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَوَجَدْتُ عَبْدَكَ فَلَمَّا يَدْعُوكَ وَ يَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ فَقَالَ أَمْضُ بِمَا أَمَرْتُكَ بِهِ فَإِنْ دَا رَجُلٌ لَمْ يَتَمَعَّرْ وَجْهَهُ غِيظًا لِي قَطًّا؛ کافی/۵۸/۵)

دشمن را باید دید، باید شناخت و باید دشمن از این شناسایی شما حساب ببرد! بله ابوالفضل العباس(ع) هم اهل منطق بود لذا در آن لحظات آخر، تا اجازه میدان گرفت - بنا بر نقلی - برگشت به امام حسین(ع) عرض کرد: حالا که اجازه میدان دادید، اجازه بدهید من با دشمن صحبت کنم، آقا فرمود: صحبت کن. و ایشان هم رفت مردم را به خیر و صلاح دعوت کرد. ولی ابوالفضل العباس(ع) کسی بود که دشمن نمی‌توانست به او طمع کند، از او وحشت می‌کرد.

مؤمنی که دشمن از او وحشت نکند یا ساده‌لوح است یا بیمار دل/ابوموسی اشعری؛ یک نمونه تاریخی برای

آدم ساده‌لوح

مؤمنی که دشمن از او وحشت نکند یا ساده است یا بیمار. اگر بخوایم نمونه آدم ساده در تاریخ مثال بزنیم، ابوموسی اشعری را مثال می‌زنیم. سادگی‌اش را هم از یکی از اشارات امیرالمؤمنین علی(ع) به ایشان گرفته‌ام و آلاً جلوتر می‌روم و می‌گفتم او بیمار است و البته بعضی از بیماری‌ها را هم داشت. اما حالا دیگر علی‌الظاهر می‌گوییم ساده بود. این حسن ظن است که آدم‌ها به کسانی که شل و ول هستند بگویند «ساده» و این را در ادبیات سیاسی حضرت امام(ره) می‌بینید. یکی دو تا از کلمات حضرت امام(ره) را در این باره آورده‌ام که با هم مرور کنیم.

امیرالمؤمنین(ع) به ابوموسی اشعری فرمود: به چیزی که نمی‌فهمی و نمی‌شناسی دخالت نکن. مواظب باش! تو در جایگاه رفته‌ای که همه آدم‌های شرف دارند به سمت تو می‌آیند. مواظب باش از مسیر خودت کج نشوی/فَدَعْ مَا لَا تَعْرِفُ فَإِنَّ النَّاسَ طَائِرُونَ إِلَيْكَ بِأَقْوَابِلِ السُّوءِ؛ نهج‌البلاغه/نامه ۷۸) و شما ببینید ابوموسی اشعری چه بلایی بر سر جامعه آورد.

می‌دانید ابوموسی اشعری چگونه وجاهت پیدا کرده بود؟ چگونه وجاهت پیدا کرده بود که به واسطه آن وجاهت، در جریان حکمیت به امیرالمؤمنین(ع) تحمیل شد؟ من از جوان‌ها خواهم می‌کنم ماجرای صفین را مطالعه کنند. ماجرای صفین و مقدمات و ملحقاتش واقعاً غوغاست؛ در کتاب «فروغ ولایت» درباره زندگی امیرالمؤمنین علی(ع) حضرت آیت‌الله سبحانی - خدا حفظشان کند- نیز مفصل نوشته‌اند، این بخشش را هم بروید مطالعه کنید. آدم اگر می‌خواهد یک شخصیت ساده در تاریخ نگاه کند، همین ابوموسی اشعری را ببیند.

نیازی نیست این حرف‌ها را در فضای سیاسی جامعه بیآوریم/کافی است همه ابوموسی اشعری را

بشناسند

ما اصلاً نیازی نیست این حرف‌ها را در فضای سیاسی جامعه بیآوریم. اینها یک جورهایی کار را به بداخلاقی می‌کشد. فقط اگر همه ابوموسی اشعری را بشناسند، هر آدمی که یک ذره تمایلات «ابوموسی‌اشعری‌منشانه» دارد خودش خودش را حذف می‌کند. مگر زمان امام زمان(عج) دنیا چگونه اداره می‌شود؟ این قدر حق آشکار است که اگر کسی باطل باشد، خودش می‌رود، چون می‌گوید الان ما اگر حرف بزنیم می‌فهمند و لو می‌رویم! تو را به خدا ول مان کن! یعنی دچار خودسانسوری خواهد شد. گفت «چوب را بلند کنی، گربه دزده فرار می‌کند»

ان‌شاءالله ما «ابوموسی‌اشعری‌مسلك» در جامعه‌مان نداشته باشیم و نباید داشته باشیم ولی این معرفت‌ها را خدا برای ما گذاشته است. آدم ساده‌ای که عمروعاص این قدر راحت او را فریبش دارد.

اشعث نمونه یک آدم بیمار دل بود که میل به دشمن داشت

و آدم بیماری که میل به دشمن دارد، شخصیتی است به نام اشعث. چقدر این انسان پلید برای ابلیس پربرت بود! خودش -آخر سر- در قتل امیرالمؤمنین(ع) دست داشت و دخترش در قتل امام حسن مجتبی(ع) دست داشت و پسرش در قتل ابا عبدالله الحسین(ع) دست داشت. (امام صادق(ع): إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِّكَ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَابْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَّتِ الْحَسَنَ عَ وَ مُحَمَّدًا إِنَّهُ شَرِّكَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ عَ؛ کافی/۱۶۷/۸)

حالا بگذارید یک کمی از اشعث بگوییم؛ بد نیست. این اشعث از فرماندهان سپاه امیرالمؤمنین علی(ع) بود. اشعث یک خاصیتی داشت؛ تا امیرالمؤمنین علی(ع) می‌آمد کار معاویه را تمام کند او می‌آمد و کنترل می‌کرد. اصلاً بعضی‌ها می‌گویند، شاید جاسوس بوده است. می‌آمد با یک حرف‌هایی کار را خراب می‌کرد. خدا شاهد است این قدر حرف‌های قشنگ‌قشنگی می‌زد که آدم تعجب می‌کند! یعنی ما طلبه‌ها باید سخنرانی کردن را از او یاد بگیریم! مثلاً این طوری می‌گفت: «ای خدا! تو شاهد هستی من صلاح این مردم را می‌خواهم! من در شرف مرگ

هستم و من دیگر دنبال زندگی و این حرف‌ها نیستیم، من از جهاد نمی‌ترسم ای خدا! تو شاهد هستی! (أما و الله، ما أقولُ هذه المقالةَ جَزَعاً مِنَ الْحَرْبِ وَ لَكِنِّي رَجُلٌ مُسِنٌ أَخَافُ عَلَى النَّسَاءِ وَ الذَّرَارَى غَدًا إِذَا فَتِنَا اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي قَدْ نَظَرْتُ لِقَوْمِي وَ لِأَهْلِ دِينِي؛ وقعة الصفین/۴۸۰ و شرح ابن‌ابی‌الحدید/۲۱۴/۲)

بعد - این آقای اشعث- می‌آمد و یک جوری پیچ موتور ماشین مقاومت امیرالمؤمنین(ع) را شل می‌کرد. یعنی یک کمی شل می‌کرد، بعد می‌داد به دست دیگران. آن وقت ببینید امیرالمؤمنین علی(ع) چه مشکلی داشت! یک عده خوارج هم بودند دیگر - یعنی تولید شدند- از این طرف امیرالمؤمنین علی(ع) می‌رفت خوارج را کنترل کند و مهار کند، اشعث آتش می‌آورد، آتش‌بیار معرکه می‌شد و این خوارج را دوباره شلوغش می‌کرد. حضرت می‌رفت یک جوری اینها را آرام می‌کرد رام می‌کرد دوباره اشعث می‌رفت شلوغ می‌کرد. قصه‌هایش مفصل است، اگر بخوایم بگوییم.

یکی از اعتراض‌های خوارج به علی(ع) این بود: اشعث در دستگاه شما چکار می‌کند؟!

از آن طرف خوارج چطور؟ حالا آنها آدم‌های نفهمی بودند که یک انتظارات بی‌جایی از امیرالمؤمنین علی(ع) داشتند. ولی یکی از حرف‌هایشان -به علی(ع)- این بود این اشعث در دستگاه شما چکار می‌کند؟ (نامه رئیس خوارج به امیرالمؤمنین(ع): فَلَمَّا حَمِيَتِ الْحَرْبُ وَ ذَهَبَ الصَّالِحُونَ؛ عَمَّارُ بْنُ بَاسِرٍ وَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنِ تَيْهَانَ وَ أَشْبَاهِهِمْ، اشْتَمَلَتْ عَلَيْكَ مَنْ لَا فِقْهَ لَهُ فِي الدِّينِ وَ لَا رَعْبَةَ فِي الْجِهَادِ، مَثَلُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَ أَصْحَابِهِ وَ اسْتَنْزَلُوكَ حَتَّى رَكَعْتَ إِلَى الدُّنْيَا، حِينَ رُفِعَتْ لَكَ الْأَصْحَافُ مَكِيدَةً) (انساب‌الاشراف/۳۷۰/۲: موسعه‌التاریخ الاسلامی/۲۴۰/۵)

خب آقا امیرالمؤمنین(ع) هم -به خاطر برخی- مصلحت‌ها، با این اشعث چکار باید می‌کرد؟ اگر بگوییم خوارج غلط می‌گویند؟ نه! چون واقعاً اشعث نامرد است. اگر بگوییم علی(ع) اشعث را بیرون بیاندازد؟ خیلی از مصالح وجود داشت. بالاخره اشعث کاری کرد که امیرالمؤمنین علی(ع) نتوانست فرجام صفین را خوب تمام کند و به پایان برساند. این اشعث یک بساطی داشت!

آدم‌های اشعث‌مآب و اشعری‌مآب، رذالت دشمن را باور نمی‌کنند

چه کسانی رذالت دشمن را باور نمی‌کنند؟ اشعث‌مآب‌ها، اشعری‌مآب‌ها، اینها را ما باید از روح خودمان جدا کنیم و بیرون بیاندازیم. ما باید آدم‌های دشمن‌باوری باشیم. الان شما جنایت‌های تکفیری‌ها، عوامل دست‌نشانده آنها که دارند از برخی مسلمان‌های فریب خورده سوء استفاده می‌کنند و این کارها را در منطقه انجام می‌دهند، وقتی نگاه می‌کنید اصلاً نباید تعجب کنید. این مسأله برای ما خیلی عادی است، چون این دشمنان خبیثی که ما داریم؛ مثل آمریکا و انگلیس بی‌حیثیت اصلاً کارشان همین است. اینها تا همه را قتل عام نکنند، دست بر نمی‌دارند. اصلاً باید از آنها پرهیز کرد. اینکه چگونه باید با آنها برخورد کرد، بماند.

آیت الله بهجت(ره): دشمنان خارجی به هیچ حدی از نوکری قانع نیستند، بلکه نوکری مطلق می‌خواهند!

ما اگر نوکر مطلق آمریکا هم بشویم آنها باز هم به ما اعتماد نخواهند کرد

من یکی دو تا کلمه از کلمات حضرت امام(ره) را برای شما قرائت بکنم و یکی دو تا از کلمات آقای بهجت(ره) را هم بخوانم. ما عارف معنوی فقیه آرام می‌خواهیم، نمونه واقعاً تاریخی و بی‌نظیر آقای بهجت(ره) است. یک کمی با دیدگاه‌های سیاسی آقای بهجت(ره) آشنا شوید و ببینید یک نفر که بصیرت داشته باشد، چقدر دقیق نگاه می‌کند! خط را به آدم می‌دهد. جامعه‌ای که خط و خطوطش این جوری تنظیم شده باشد، هیچ باند و گروه سیاسی که چه عرض بکنم، هیچ جریان باعظمت سیاسی هم نمی‌تواند چنین جامعه‌ای را فریب دهد. چون دیگر کفر به آخرش رسیده و ظلم به جایی رسیده که دیگر همه چیز بر ملاست.

آقای بهجت (ره) در یکی از سخنان شان می‌فرماید: «دشمنان خارجی به هیچ حدی از نوکری قانع نیستند، بلکه نوکری مطلق می‌خواهند» (مزم عرفان؛ ص ۲۹۱) یعنی اگر شما بروید و بخواهید با او کنار بیایید، او تا وقتی تو را به نوکری مطلق وادار نکند، قانع نمی‌شود. الان هم که حرف‌های احقمانه این دشمنان مسخوره ما را دیده‌اید؛ -مثلاً اینکه می‌گویند: - «ما هنوز اعتماد نکرده‌ایم»، ما اگر نوکر مطلق آنها هم بشویم آنها باز هم به ما اعتماد نخواهند کرد. بر فرض محال اگر کسانی بخواهند موجبات نوکری مطلق آنها را فراهم بیاورند، آنها اول همان کسانی که موجبات این نوکری را فراهم کرده‌اند، را سر به نیست می‌کنند. اتفاقاً آیات قرآن هم در این باره هست که می‌فرماید، با اینها دوستی نکنید. اینها اگر بر شما مسلط شوند می‌آیند اول خود شما را که با آن دشمنان، دوستی می‌کنید را نابود می‌کنند. (إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يُكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْتَأْذِنُوا إِلَيْكُمْ أُنِيدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ؛ ممتحنه/ ۲)

امام (ره): وقتی استکبار دشمنی خودش با ما را برملا کرده، باید از ساده‌اندیشی در بیاییم

حالا در کلام دیگری از حضرت امام (ره) ببینید چه می‌فرماید؟ بگذارید من یک کمی این کلام را کامل‌تر برای شما بخوانم، درست است که شرایط آن موقع با زمان ما فرق می‌کند ولی بالاخره اندازه‌ها دست آدم می‌آید. چون ما از دو قرن پیش که صحبت نمی‌کنیم!

امام (ره) می‌فرماید: «ضرورتی نیست که در چنین شرایطی ما به دنبال ایجاد روابط و مناسبات گسترده باشیم چرا که دشمنان ممکن است تصور کنند که ما به وجود آنان چنان وابسته و علاقمند شدیم که از کنار اهانت به معتقدات و مقدسات دینی خود ساکت و آرام می‌گذریم» (صحیفه امام/ ۲۶/ ۲۹۱؛ منشور روحانیت) این قسمت از سخنان امام درباره بحث سلمان رشدی است.

امام (ره) در ادامه کلام فوق - کمی جلوتر- می‌فرماید: «خدا می‌خواست پس از انتشار کتاب کفرآمیز «آیات شیطانی» در این زمان دنیای تفرعن و استکبار و بربریت چهره واقعی خود را در دشمنی دیرینه‌اش با اسلام برملا سازد» (همان) یعنی آن قصه سلمان رشدی بهانه‌ای شد که استکبار، چهره واقعی خشن و بربریت خودش را نشان بدهد. در ادامه همین جمله حضرت امام (ره) دلیل اینکه چرا این جوری شده را بیان می‌فرماید: «تا ما از ساده‌اندیشی به در آییم.» (همان)

کربلا امت اسلامی را از ساده‌اندیشی بیرون می‌آورد/ امام: تعمد جهان‌خواران به نابودی اسلام و مسلمین است

بنده هم دارم همین را عرض می‌کنم. کربلا امت اسلامی را از ساده‌اندیشی بیرون می‌آورد. اصلاً کربلا یک‌جوری از ما آدم‌های تیزی ساخته است که دیگر فریب هیچ کسی را نمی‌خوریم و اگر کسی یک‌دوره به سمت عمر سعد زاویه پیدا کند، ما دیگر تا آخرش را می‌خوانیم. می‌گوییم این از شمشیرش و دندان‌های خبیثش خونی خواهد چکید؛ هر چند خود عمر سعد هم باور نکند!

لطیفه برای شما نمی‌خواهم بگویم. این تاریخ است؛ عمر سعد می‌آمد و می‌گفت: یا ابا عبدالله! این مردم دیوانه شده‌اند! آقا می‌فرمود: چرا مردم دیوانه شده‌اند؟ می‌گفت: این مردم می‌گویند، من یک روزی تو را می‌کشم! آقا می‌فرمود: حالا مردم هر چیزی می‌گویند! ولی هر موقع من از دنیا بروم، تو بعد از من زیاد زنده نمی‌مانی! که این مطلب را در آن گفتگوی خودشان در کربلا هم به ایشان گفتند.

حضرت امام (ره) در ادامه کلام خود می‌فرماید: «بلکه ما از ساده‌اندیشی به در آییم و همه چیز را به حساب اشتباه و سوء مدیریت و بی‌تجربگی نگذاریم و با تمام وجود درک کنیم که مسئله اشتباه ما نیست» که مثلاً آنها در سیاست خارجی دارند با ما بد تا می‌کنند، «بلکه تعمد جهان‌خواران به نابودی اسلام و مسلمین است» (همان)

امروز جهان‌خواران جنایتکارتر از زمان امام (ره) شده‌اند

امام شاهد است، همه شما شاهد هستید، همه عالم شاهد است، این جهان‌خواران از زمان حضرت امام (ره) تا الان جنایتکارتر شده‌اند که آدم نشده‌اند، چاره‌ای ندارند جز اینکه ما اینها را نابود کنیم. [تکبیر حصار] ما داریم از این -مسائل- صحبت می‌کنیم که به مسئله دشمن عمیق نگاه کنید. اصلاً دشمن‌شناسی آثار تربیتی دارد. در روایتی می‌فرماید: «این کمک و این نصرت از خدا برای مومن کافی است که مومن بیند دشمن او به معاصی عمل می‌کند» (امام صادق (ع): كَفَى الْمُؤْمِنَ مِنَ اللَّهِ نَصْرَهُ أَنْ يَرَى عَدُوَّهُ يَعْمَلُ بِمَعَاصِي اللَّهِ؛ صفات الشيعه/ ۳۷)

دشمن‌شناسی می‌تواند جوانان ما را از گناه نجات دهد

چه چیزی می‌تواند جوان‌های ما را از گناه نجات دهد؟ ببیند دشمن‌ها دارند او را به گناه دعوت می‌کنند. در روایات می‌فرماید این بزرگترین نصرت خداست! (امام صادق (ع): حَسْبُ الْمُؤْمِنِ مِنَ اللَّهِ نَصْرُهُ أَنْ يَرَى عَدُوَّهُ يَعْمَلُ بِمَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ ۳۸) چرا باید یک بخشی از جوان‌های ما، کمی لغزش‌هایی پیدا کنند؟ چون فیتله دشمن‌شناسی پایین کشیده شده است. فکر می‌کنند آرامش در خواب‌آلودگی و نادانی است! طرف عرق‌خور بود. برایش روضه‌ای را خواندند که «یزید در بساط شراب، سر ابا عبدالله الحسین (ع) را آورد.» آن آدم عرق‌خور داشت گریه می‌کرد و می‌گفت: من دیگر شراب نمی‌خورم چون یزید این کار را کرده است. این روایت است. دشمن را بشناس! وقتی ببینی دشمن به معاصی عمل می‌کند، تو از معاصی جدا می‌شوی! ما دشمن‌شناسی را فقط برای انقلابی‌گری مان نمی‌خواهیم برای تهذیب نفس مان هم می‌خواهیم.

امام (ره): بزرگ‌ترین ساده‌اندیشی این است که تصور کنیم جهان‌خواران از ما دست برداشته‌اند

حضرت امام (ره) در جای دیگری می‌فرماید: «من مجدداً به همه ملت بزرگوار ایران و مسئولین عرض می‌کنم، چه در جنگ و چه در صلح بزرگترین ساده‌اندیشی این است که تصور کنیم جهان‌خواران خصوصاً آمریکا و شوروی -که حالا آن زمان بود- از ما و اسلام عزیز دست برداشته‌اند» (صحیفه امام/ ۲۶/ ۱۹۴) این بزرگترین ساده‌اندیشی است. اینها کینه دارند و تا نابودی ما از پا نمی‌نشینند و البته کور خوانده‌اند و ما ان‌شاءالله آنها را نابود خواهیم کرد. [شعار مرگ بر آمریکای حصار]

مرگ بر آمریکا وقتی عمیق است که اجازه ندهیم کسی دوستی با دشمن را در این کشور تئوریزه کند

این «مرگ بر آمریکا»ی ما وقتی عمیق است که اجازه ندهیم کسی دوستی با دشمن را در این کشور تئوریزه کند و با دو پهلو سخن گفتن و با یکی به نعل یکی به میخ زدن بخواهد روحیه انقلابی ما را سست بکند. بعضی‌ها دانش و هوشمندی خودشان را به کار گرفته‌اند که حماقت بیروبراند و با انواع تئوری‌ها، دشمنی با استکبار را تقلیل دهند، این را باید تبیین کرد، باید به کار تبیین پرداخت، باید از آیات قرآن، از روایات استفاده کرد، باید از تجربه استفاده کرد.

نامه امام به ابوموسی اشعری: کسی که از تجربه استفاده نکند شقی است / شقی کسی است که به نصرت الهی بی‌اعتنا باشد

یادم رفت آن کلام امیرالمؤمنین علی(ع) به ابوموسی اشعری را برای شما بگویم. این را بگویم و برویم کربلا. دوستان من! امیرالمؤمنین(ع) یک کلامی دارند، در نامه کوتاه خودشان به ابوموسی اشعری، می‌فرمایند: «ابوموسی اشعری! بدان که شقی کسی است که...» می‌دانید شقی یعنی چه؟ مثلاً اشق الاشقیابن ملجم است که امیرالمؤمنین علی(ع) را به شهادت رساند. شقی یک صفتی در این حد و حدود است. حضرت می‌فرماید: «شقی کسی است که به عقل و تجربه بی‌اعتنا باشد؛ إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجَرِبَةِ» (نهج البلاغه/نامه ۷۸) حضرت در دشمن شناسی به ابوموسی اشعری ساده، می‌فرماید: شقاوت به خرج ندهی! یعنی این سادگی تو می‌شود شقاوت! شقی کسی است که به تجربه بی‌اعتنا باشد. و می‌توان این سخن را ادامه داد. شقی کسی است که به نصرت الهی بی‌اعتنا باشد.

یکی از باورهای سخت باور نصرت الهی است، یعنی اینکه «خدا کمک‌مان می‌کند؛ همان طوری که تا الان کمک‌مان کرده است» یکی از موارد شقاوت‌ها این است که آدم درباره دشمن ساده‌لوحی کند و از او فریب بخورد.

بہتر است دشمن از رُعب و ابہت ما نابود شود

باید دشمن دلیل ما بشود و به این صورت، ما نباید زحمت زیادی بکشیم. شر دشمن باید کم شود. ما حتماً نباید در میدان جنگ رو در رو دشمن را از بین ببریم. بہتر است دشمن از رعب ما نابود بشود، بہتر است دشمن از ابہت ما نابود بشود، بہتر است که دشمن از قدرت ما نابود بشود، این بہتر است. اما بعضی‌ها خلاف این را می‌خواهند و دوست دارند-خلاف این- رفتار بکنند. متأسف هستیم از اینکه وقت ما صرف می‌شود برای اینکه از انواع چنین فتنه‌هایی جلوگیری بکنیم.

خدایا! جامعه ما را از انواع فتنه‌هایی که ما را به عقب برگرداند مصون بدار. دعای شما مستجاب است، پیامبر گرامی اسلام(ره) فرمود: «از فتنه‌ها در آخرالزمان ناراحت ناشید، فتنه‌ها در آخرالزمان منافقین را نابود خواهد کرد؛ لَا تَكْرَهُوا الْفِتْنَةَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ فَإِنَّهَا تُبِيرُ الْمُنافِقِينَ» (کنز العمال/۳۱۷۰)

ما کجا؟ ابوالفضل العباس(ع) کجا! ولی این قدر نسبت به نیاز جامعه ما، علمدار در منطقه درست شده است! علمدارانی که عاشق نایب امام زمان، جان بر کف و بصیر هستند. بابت را از این کشور بیرون بگذار و اطراف را ببین، این مردمان مظلوم و مؤمنان و مسلمانان منطقه چه تحلیل‌های سیاسی‌ای به تو می‌دهند، اصلاً تعجب می‌کنی و فکر می‌کنی آنها بیست و چهار ساعته دارند تمام روزنامه‌های ما را می‌خوانند! در اوج بصیرت هستند. یک کمی حرف‌های آنها را بیاوریم در بین خودمان مطرح بکنیم. آن هم در زمانی که اباعبدالله الحسین(ع) بیرقش برافراشته شده است.

از دسته‌های عزاداری باید هیبت رزمندگان منتقم خون حسین(ع) دیده شود

یا اباعبدالله! یا اباعبدالله! یک جمله‌ای شما کنار نهر علقمه گفتم جگرها تا روز قیامت آتش گرفته است. خیلی این جمله سخت است، من می‌خواهم روزه بخوانم و این جمله را می‌خواهم صریحاً بیان کنم، هیچ‌وقت یک فرمانده نظامی نباید اظهار شکست کند اما حسین(ع) کنار نهر علقمه فرمود «لَأَنْ أُنْكَسَرَ ظَهْرِي» من اعتراف می‌کنم کمرم شکست! حسین! این قدر ما برای این لحظه تو گریه می‌کنیم تا چنین لحظه‌ای دیگر در تاریخ تکرار نشود، «لَأَنْ أُنْكَسَرَ ظَهْرِي».

جوان‌های عزادار اباعبدالله الحسین(ع) مردانه برای ابوالفضل(ع) فریاد بزنند، این دسته‌های عزاداری که حرکت می‌کند، از دور که مردم می‌بینند باید بگویند: دسته نظامی آمد! حماسه است. مخصوصاً در تاسوعا. عزاداران اباعبدالله الحسین(ع) باید هیبتی داشته باشند که رزمندگان

منتقم خون اباعبدالله الحسین(ع) از دور دیده بشوند. بعضی‌ها عزاداری را به سمت و سوی دیگری نکشند. عزادار باید بوی قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس(ع) را بدهد. مردها باید داد بزنند؛ درست است، وقتی خیر ابوالفضل(ع) به خیمه رسید اهل خیام شیون زدند. اما علمدارها باید فریاد بزنند.

جمله دوم حسین چه بود؟ «وَوَلَّيْتُ حِيلَتِي» یعنی چاره از دستم رفت عباس! عباس! حسین را کنار نهر علقمه به «چه کنم» واداشتی عباس! یل لشگر حسین(ع)! آقا قمر بنی‌هاشم امید همه اهل خیام بود، تمام حماسه به مدد عباس بود.

دوستان من! دشمن دوست نداشت که جنگ تن به تن بشود. از صبح دستور داده بود با اینها تن به تن نجنگید، چون اینها برای کشته شدن آمده‌اند. اینها از امیرالمؤمنین(ع) انرژی می‌گیرند. اینها بچه‌های امیرالمؤمنین(ع) هستند، آنها دوست داشتند با پورش یک‌بار، لشگر را بریزند و کار را یکسره کنند، چه شد که از صبح تا عصر عاشورا این حماسه برقرار شد؟ قاسم به تنهایی میدان می‌رود، علی اکبر به میدان می‌رود، زینب می‌آید بدن علی اکبر را ملاقات می‌کند، چه غوغایی است! چه صحنه پر حماسه‌ای است! یک کمی آدم فکر می‌کند. لشگر دشمن که اراده داشتند همه چیز را به یک‌بار از بین ببرند، پس چه جوری توانستند این حماسه کربلا را تحمل کنند؟

امان از بیرق عباس! امان از علم عباس! تا وقتی بیرق عباس گوشه میدان برقرار بود مگر کسی جرأت می‌کرد نظم میدان را به هم بزنند؟ اما آن لحظه‌ای که بیرق عباس روی زمین افتاد، دیگر حسین(ع) در خیمه هم امان نداشت، آمد با علی اصغر خداحافظی کند همان‌جا تیرباران کردند....

